

به نام آن که جان را فکرت آموخت

سرمقاله:

آن دیگری منم!

حمید احراری

روشنایی خانه‌ی شریران خاموش خواهد شد؛
شعله‌ی آتش آنان نور نخواهد داشت؛
قدم‌هاشان سست و چراغ‌هاشان خاموش خواهد شد؛
... دام‌ها در راهند و دام‌های گسترده، ایشان را گرفتار خواهد کرد.
[سفر ایوب، ۱۸:۵ تا ۱۸:۹]

از قحط تا عدالتخانه

از سال ۱۲۴۹ تا ۱۲۵۱ شمسی، در عهد ناصرالدین شاه قاجار، خشک‌سالی بزرگی سراسر ایران را فراگرفت، با بروز قحطی، غارتگری قبایل بیابان گرد و نیمه گرسنه در سراسر کشور شدت گرفت و روستاهای بسیاری دستخوش تاراج بیابان گردان شدند. در بهار همان سال، بیماری حصبه و تیفوس شایع شد. با توأم شدن قحطی و وبا، مرگ و میر دوچندان و حتی بیشتر شد. در بعضی شهرها، جمعیت، به علت مرگ دسته‌جمعی و مهاجرت، به کمتر از نصف کاهش یافت. در کازرون، دوسوم نفوس شهر یا از بی‌غذایی جان سپردند و یا شهر را ترک کردند. جمعیت سبزوار از ۳۰ هزار نفر به ۱۰ هزار نفر کاهش یافت؛ محمدتقی بیگ ارباب در تاریخ دارالایمان قم نوشت که جمعیت قم، ظرف یک سال از بیش از ۲۵۰۰۰ هزار نفر به ۱۴۰۰۰ نفر تنزل کرد. در بهار سال ۱۲۵۱ ش، قیمت گندم در مشهد به خرواری ۵۰ تومان رسید، از اینرو

شمار کسانی که روزانه بر اثر گرسنگی جان می باختند از ۵۰۰ نفر فراتر رفت. عبدالحمید اصفهانی، از تاجران مقیم مشهد، در نامه‌ای به حاج محمدحسن امین‌الضرب در تهران، چنین نوشت: "... چه خراسانی! ... آدم را می‌کشند؛ گوشت او را می‌خورند، دیگر چه رسد به اسب و الاغ! هر روز در مشهد آدم می‌گیرند که سگ کشته و گوشت او را آورده و فروخته است." در گزارشی مربوط به زمستان ۱۲۵۰ ش روایت شده که "اجساد مردگان جاده‌ها را پوشانده و هوا از تعفن ناشی از گندیدن آنها مسموم شده، سراها از افراد در حال احتضار انباشته، همه جا شیون و رنج‌های وصف‌ناپذیر، دهات خالی و خاموش، هم‌چون خانه‌ی ارواح، محلت از گله‌های سگ پر شده که با زنده‌ها برای تصاحب مرده‌ها مبارزه می‌کنند." بیگ ارباب روایت کرده، یکی از بستگانش ناپدید شده که احتمال می‌دهند به دست همین گرسنگان آدم خوار به قتل رسیده است.

کمبود شدید غله عواقبی شوم در پی داشت؛ کسانی که نان نداشتند، ناگزیر به علف خواری یا خوردن گوشت حیوانات بارکش روی آوردند، و پس از آن، به خوردن سگ و گربه و موش و حتی مردار و کود و فضله‌ی حیوانات ناچار شدند. در بعضی جاها کار حتی به آدم خواری کشید. اما حاکمان فاسد در همان روزها نیز دست از سر مردم برنداشتند: "... از قراری که مسموع شد در یزد از خون گوسفند، که فقرا از شدت جوع می‌خوردند، میرزا محمدحسین ناظم‌الملک مالیات می‌گرفته است!" حاصل آن گرسنگی و فقر جانکاه، مرگ بیش از ۳۰ درصد جمعیت ایران بود.

لشگر فقرا، بی‌کاران، پردشدگان و به حاشیه‌رانندگان میان آنچه می‌بینند و آنچه می‌خواهند شکافی عمیق احساس می‌کنند، البته مشیرالدوله‌هایی هستند که هنوز مانند میرزا حسن قزوینی، به سلطان صاحبقران که در همان روزهای وبا و قطعی و آدم‌خواری، با حرمسرایش برای شکار به کرمانشاه رفته، تلگراف می‌زنند: "احوال‌ها خیلی خوب است، تازه قابل عرض همایون باشد هیچ نیست ... از هر جهت امنیت و آسودگی حاصل است، طهران کمال نظم و وفور را دارد، ناخوشی ... جزئی است".

دیری نگذشت که شعله‌های انقلاب مشروطه برآمد و آن جامعه‌ی تکه‌تکه و هزارپاره که هر دهاتش و بلکه هر خانه‌اش ایالتی شده و دشمنی و فرقه‌بازی و جنگ و نزاع و چنددستگی رسم روزگار بود؛ پیکر واحدی شد در برابر استبداد و فساد درباریان و پدران ما برای تأسیس «عدالتخانه» و «مشروطیت» جان‌فشانی‌ها کردند. پدران ما گرسنگی و فقر را همزاد با خودکامگی و فساد می‌دانستند و برای حل مشکل فقر، «عدالت و آزادی» را طلب کردند.

در این دارالمجانین

سیسرو یکصد سال پیش از مسیح گفته بود: "دنیا دارالمجانین است". کاش بود و می‌دید که جهان ما چگونه گرفتار جنون فراگیر شده است:

در ۲۴ ساعت گذشته، براساس گزارش سازمان برنامه‌ی جهانی غذا و سازمان یونسف، ۵۴ هزار نفر از گرسنگی در جهان مردند. آمار این مرگ‌های خاموش بیش از کروناست.

براساس برآورد سازمان فائو و بهداشت جهانی، هم اکنون ۸۴۴ میلیون نفر دچار فقر غذایی هستند. در حالی که براساس همان گزارش‌ها ۱/۷ میلیارد نفر اضافه وزن دارند که اغلب در کشورهای توسعه‌یافته زندگی می‌کنند.

ظرف یک سال ۶ میلیون هکتار بیابان‌زایی شده و براساس گزارش سازمان فائو ظرف ۱۲ ماه گذشته ۶/۲ میلیون هکتار از خاک اراضی حاصلخیز دنیا از بین رفته است. در همین مدت، حدود ۹۶ میلیون اتومبیل تولید شده است و ۴۴ میلیارد تن گاز کربنیک به هوای زمین تزریق شده است. صنایع جهان در ۱۲ ماه گذشته ۳۷۰ هزار میلیارد مگاوات ساعت انرژی مصرف کرده‌اند و ده هزار میلیارد لیتر مشتقات نفتی را سوزانده‌اند. در یک سال گذشته ۵۳۰۰ هزار میلیارد مترمکعب آب شیرین توسط صنایع جهان مصرف شده است، در حالی که یک میلیون و سی هزار نفر در همین مدت، بر اثر بیماری‌های ناشی از آلودگی آب، جان خود را از دست دادند. حدود ۵۰۲ هزار نفر در پنج ماه گذشته از مالاریا فوت کرده‌اند، یعنی ماهی صد هزار نفر.

هرروز حدود ۲۵۰ هزار نفر انسان در زمین متولد می‌شوند و بیش از ۱۰۰ هزار نفر می‌میرند. جمعیت جهان به‌زودی از مرز ۷/۸ میلیارد نفر عبور خواهد کرد. از ابتدای سال جاری میلادی به اندازه یک کشور یعنی حدود ۴۰ میلیون نفر به جمعیت جهان افزوده شده است. می‌دانیم که در کمتر از صد سال گذشته، جمعیت جهان چهاربرابر شده، اما در همین مدت، ثروت و قدرت بیش از ۲۰۰ برابر متمرکزتر و به تعبیری، جهان نابرابرتر شده است. رویای نظام سرمایه‌داری جهانی برای جهان فقیر و نابرابر ما، وعده غذایی است که در فیلم دزد دوچرخه، "آنتونیو" به پسرش "برونو" وعده می‌دهد: «چرا باید با نگرانی خودمو بکشم در حالی که در نهایت قراره بمیرم؟»

آنان که وعده‌ی آزادی «وجدان و اراده» می‌دادند امروز حوزه‌ی خصوصی بشر امروز را بیش از هر زمان دیگری در کنترل شبکه‌های نفوذ و جاسوسی و خبرپراکنی و فرهنگ‌سازی قرار داده است، آنها که پرچم برابری در برابر قانون را علم کرده‌بودند، بر نابرابری‌ها افزودند و فریبکارانه، قانون را نابرابر کردند تا فقیران پرشمارتر و ثروتمندان کم‌شمارتر شوند. امروز قانون، قلعه‌ای است که دزدان با چراغ را صیانت می‌کند. در آن‌سوی دیوار، قصه‌های دروغین سلبریتی‌های موسیقی و ورزش و مدل‌های صنعت زیبایی، برای کسانی که نگران وعده‌ی غذای فردای خویش‌اند، گریزگاهی است که ورزش را نه برای ورزیدن که برای گریختن انتخاب می‌کنند و نظام قضایی که باید پناهگاه ستم‌دیدگان باشد در این معرکه‌ی آلوده به زر، دزدان دوچرخه و گرسنگان شورشی را دستگیر و روانه‌ی زندان و گورستان می‌کند. از پایان جنگ جهانی دوم تا امروز، هرگز جهان سیاست تا این‌سان فرومایه نشده بود. دیگر دروغ‌های قوی‌ترین سیاست‌مداران جهان در نظر رأی‌دهندگان‌شان بد نمی‌نماید. شیء شدگی انسان در سپهر سیاست، با تبدیل رأی به مثابه نماد اراده‌ی مردم، به یکی از محصولات جانبی صنعت فرهنگ، سیاست واقعی را آن‌گونه که هانا آرنه به مثابه نماد ارزش‌ها و خیر عمومی توصیف می‌کرد، به محاق برده است. سیاست‌مداران عوام‌گرا که این روزها بر صندلی صدارت و

قدرت در اروپا، خاورمیانه، آمریکای شمالی و مرکزی و لاتین تکیه زده‌اند، با میدین بر امواج قومیت و ملیت‌خواهی نژادگرا، آرمان اومانیسیم قرن بیستم را به سخره گرفته‌اند. تحقیر «طردشدگان» ادامه دارد و البته «آسیاب به نوبت است.» هفت سال قبل، رهبران عوام‌گرای بلغار، ۶۸۰۰ آواره‌ی سوری را دشمن تمدن نامیدند و حاضر شدند که ۶ میلیون یورو صرف سیم خاردار و حصارکشی کنند، تا آن "موجودات پست و عقب‌مانده، سرزمین پاک‌شان را نیالایند". در آن روزها، معاون وزیر کشور بلغارستان (واسیل مارینف) با تبختر از آثار سوء فرهنگی حضور مسلمانان در تمدن اروپایی سخن می‌گفت؛ اما این روزها، آن عوام‌گرای بدفرجام، در رسانه‌ها می‌بیند که کارگران بیمار بلغاری، چگونه مورد حمله‌ی بیگانه‌ستیزان ایتالیایی قرار می‌گیرند. او احتمالاً مردم ایتالیا را مردمانی نژادپرست خطاب می‌کند، اما سخنان خود را فراموش کرده است.

گفته‌شده زمانی که گرگ‌ها به گله‌ی بوفالوها حمله می‌کنند، بوفالوهای بزرگ در بیرون گله می‌دوند و گوساله‌ها و بوفالوهای ضعیف را در میان گله می‌گیرند، تا از دندان گرگ‌ها در امان بمانند. اما زمانی که گرگ‌ها به گله‌ی غزال‌ها حمله می‌کنند، هر غزال به سویی می‌دود تا جان خویش را به در برد. در واکنش به بحرانی که کرونا فراروی جهان قرار داده، گروهی بوفالو شده‌اند و گروهی غزال. امروز بر سر در مغازه‌های دنیا، تصویر غزال‌ها را به نمایش می‌گذارند؛ کسی به یاد بوفالوها نیست.

ویروس تمرکز

کمابیش همه می‌دانیم که طبیعت زمین به نقطه‌ی بدون بازگشت نزدیک می‌شود. منابع این خانه‌ی کوچک بی‌پایان نیستند؛ تمرکز و مصرف بیمارگونه و نابرابر که اقتصاد آزاد آمریکایی از یک سو و کمونیسیم چینی از سوی دیگر به تاراجش می‌برند، نه فقط کرونا که صدها بیماری و بحران دیگر را برای زمین و بشریت به ارمغان خواهد آورد. گرسنگی، فقر و طردشدگی، التهاب‌های سیاسی را در سراسر جهان تشدید خواهند کرد. بدون بازتوزیع منابع قدرت و ثروت که فیلسوفان سیاست، «عدالت توزیعی» می‌خوانند، بحران طبیعت پایان نمی‌گیرد. تمرکز قدرت در سیاست، موجب فساد می‌شود؛ تمرکز ثروت نیز چنین است، تمرکز ثروت خود موجب تمرکز قدرت و دیکتاتوری نوین است. ما امروز گرفتار ویروس تمرکزیم نه ویروس کرونا، خداوندگاران ثروت و فرهنگ، قطار بشریت را به سوی دوزخ می‌برند. این نخوت مدرنی است که دام مرگ بشریت است.

سال‌ها با فریب به ما گفتند: "ثروت انباشته‌ی بزرگ سرمایه‌داران به طبقات فرودست نشت خواهد کرد". آن رویا، هرگز اتفاق نیفتاد و نخواهد افتاد؛ نسخه‌پیچان «بازار آزاد» که دانشکده‌های اقتصاد را تیول خود ساخته‌اند، دست در دست «دولت‌های مقتدر»، فریبکارانه دیکتاتوری صاحبان زر و زور و فرهنگ را توجیه کردند تا کرونا، زشتی فردیت و منفعت‌طلبی رهاشده اینان را عریان کرد. مردم بزرگ‌ترین اقتصاد جهان نیز در برابر زیاده‌خواهی سرمایه‌داری در امان نماندند. نفس‌های پیران در سرای سالمندان به شماره افتاد و مرگ، هزینه‌های موسسات بیمه را کمتر کرد.

آن جمله‌ی طلایی اخلاق که گفته شده، "آنچه بر خود نمی‌پسندی، بر دیگران مپسند". دو تفسیر دارد: نخست، تفسیری است که انسان را هم‌چون موجودی در خلاء، مستقل و وانهاده شده به عقل خویش، آزاد از تاریخ و جامعه، در چارچوب «منافع فردی» چنین توجیه می‌کنند:

«ممکن است روزی، روزگاری، من نیز گرفتار موقعیت و شرایطی مشابه شوم؛ پس مآل اندیش باشم و با نظر داشتِ چنین احتمالی، خودم را بیمه کنم؟!» آن هم چه بیمه‌ای؟! اما تفسیر دوم، ناظر بر این است که هستی ما از هستی «آن دیگری» جدا نیست. ما فرزندان جامعه و تاریخ خویشم، با گوهری یگانه، و زیستنی درآمیخته با دیگری؛ آن آواره‌ی سوری منم؛ آن برده‌ی بازار لیبی منم؛ آن تن‌فروش تهیدست برزیلی منم؛ آن گرسنه‌ی لیبرایی منم؛ آن طردشده‌ی فقر و درماندگی منم؛ آن دختر تنها، آن کارتن خواب، منم؛ آن زندانی منتظر اعدام، آن کودک کار و آن بیمار کرونایی بی‌دارو منم؛ من شهروند انسانیت خویشم. از اینرو می‌گوییم:

«خواه غزال باشی، خواه بوفالو، گرگ‌ها معرکه‌داران سیاست و اقتصاد این دارالمجانین هستند. بدون بازتوزیع قدرت و ثروت، و بدون همزیستی با طبیعت، بدون صلح، بحران‌های نفس‌گیر کروناها‌ی امروز و فردا پایان نخواهد یافت ... تا باور نکنیم که آن دیگری منم، فقر و استبداد و جنگ و آلودگی دامن بشریت را رها نخواهد کرد!».